

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

در روز گذشته عرض شد که تعلیق حکم و اراده بر شرط یا بر قید، در نفس مولا ممکن است که به صور مختلفی باشد و به لحاظ هر کدام از این صور، حکم خاص خود را پیدا می کند، در مساله تعلیق امر بر قدرت به نحو کلی، البته مساله شرط را الان ذکر می کنیم، تا بعد مساله قدرت و اخصّ از آن قدرت که استطاعت است در آنجا مطرح بشود، بطور کلی تعلیق امر بر یک قید که در تحت قدرت فاعل و مکلف است، به این نحو کلی در تحت قدرت است، فرض کنید مولا معلق می کند صلاة را بر تحصیل طهارة یا بر استقبال، یا این که فرض کنید وجوب صلاة جمعه را متوقف می کند بر اجتماع سَبَعَه اشخاص و یا سایر موارد از واجبات.

در این جا که این شرط در تحت قدرت این مکلف هست این مساله به این صورت امروز خدمت رفقا عرض می شود و دیگر راجع به این مطلب،

بحث را تمام می‌کنیم، گرچه قول دادیم از امروز در رابطه بعضی از اختلافات در مساله واجب مطلق و مشروط صحبت کنیم، ولی من وقتی که بحث تمام شد روز گذشته، دیدم بعضی از مطالب جا مانده، این طور تصور کردم در ذهنم که آن مطالب را بیاورم و تصحیح کنم تا این که کیفیت ورود و خروج این بحث در نزد سایر افراد، مشخص بشود که نقطه اختلاف در کجاست؟

در تعلیق امر بر قید یا بر شرطی که بطور کلی در تحت قدرت مکلف است، بر خلاف مثلا زوال یا بر خلاف همانطوری که عرض شد حکم به جهاد که باید منوط به حضور امام معصوم علیه السلام باشد، آن در اختیار مکلف نیست یا این که زوال در اختیار مکلف نیست طلوع فجر در اختیار مکلف نیست یا اینکه اکرام زید را متوقف می‌کند بر مجیء زید، که آن در اختیار مکلف نیست در یکی از صورتی که ذکر شد در این مثال، یک وقتی اکرام را متوقف می‌کند بر مجیء زید منتهی مکلف هم در تحصیل این مقدمه، تکلیف دارد واجب است یعنی باید زید را بیاورد در

این بلد و وقتی که آورد حالا اکرامش بکند یعنی چه خود زید فی حد نفسه بیاید در این بلد، واجب است اکرام و چه این که زید نیاید ولی منظور مولا اکرام زید است در این بلد، در شب کذائی. در این جا به نحوی اکرام لحاظ شده است که حتما حاصل بشود در، خود مکلف هم باید به ایجاد مقدمه موصله قیام کند یعنی باید برود زید را فرض کنید از یک شهرستانی که هست بردارد و بیاورد و در آن شب او را اکرام کند این یکی از آن مواردی بود که در این جا ذکر نشده است، گرچه حکم مولا رفته روی اکرام زید بر فرضِ مجییء، منتهی این فرض مجییء در این جا به عنوان شرط وجود است نه به عنوان شرط وجوب، نه این که مولا بگوید اگر زید آمد او را اکرام کن اگر نیامد هم اکرام نکن، به تو هم هیچ ارتباطی ندارد بیاید یا نیاید هر وقت زید را در این بلد دیدی یجب علیک اکرام این گونه نمی گوید مولا می گوید اکرام زید بر فرض مجییء واجب است، ولکن این فرض مجییء فرض وجود است، یعنی زید باید در قم اکرام بشود و همه ببینند و مشاهده کنند که شما

او را اکرام کردی اگر این اکرام را صد جا در تهران  
بکنی این فایده ندارد این باید در قم بیاید و در مرئی  
و منظر باشد و در شب فلان هم باید باشد که همه  
هستند و اجتماع دارند و در جلوی چشم آنها زید  
اکرام بشود در این جا تعلیق این حکم بر مجیء زید،  
به عنوان شرط الوجود است نه به عنوان شرط  
وجوب، یعنی خود مکلف نه تنها از مجیء زید نباید  
ممانعت کند بلکه باید برود و زید را بیاورد خودش  
قیام به تحصیل مقدمه کند برای مقدمه وجودیه که  
این زید در این جا در آن شب حضور داشته باشد که  
امر مولا به واسطه این عدم حضور، ترک نشود.

پس بنابراین شما دیدید که در تحصیل مقدمه  
این لحاظ های مختلفی مولا به واسطه آن لحاظ ها،  
انبعاث طلب و امر از نفس مولا مُتَمَشِّی می شود که  
آن انبعاث طلب بر اساس کیفیت ارتباط بین ایجاب  
و بین مامور به است آن کیفیت انبعاث، نحوه ظهور  
خارجی مامور به را برای مکلفین روشن می کند، آن  
حالتی که مولا در نفس نسبت به این مساله دارد، این  
مساله بسیار مساله دقیقی است این را در نظر داشته

باشید تا به آن برسیم.

پس بنابراین، آن تعلیقی که مولا می‌کند بر آن شرط، آن شرط همان طوری که عرض شد از دو حال خارج نیست یا در تحت قدرت مکلف است یا در تحت قدرت مکلف نیست آن که در تحت قدرت مکلف نیست یک صورتی دارد که نسبت به او مطلب فرق می‌کند مساله باز نسبت به او تفاوت می‌کند که بحثش را بعداً می‌کنیم بعضی از چیزها هست که در تحت قدرت مکلف نیست ولی از باب این که وقوعش حتمی است و مُتَيَقَّنُ الْوُقُوعِ هست مولا نظر بر اختیار مکلف بر اتیان و عدم اتیان او ندارد بلکه آن شرط را به عنوان ظرفِ فعلیت برای واجب می‌داند، مثل صلاة بالنسبه به زوال، گرچه زوال شمس در تحت قدرت مکلف نیست، ولکن بر حسب جَرَمی و عادت مساله زوال یک مساله متحقق الوقوع است شمس در این موقع این زوال را پیدا خواهد کرد، شارع نمی‌آید وجوب را معلق بکند بر زوال به عنوان واجب مشروط، که اگر قبل از زوال، بود این واجب در این جا منتفی است و اصل

خود وجوب در کینونیتش و در تعلقش بر مکلف،  
متحقق بر زوال است وقتی که زوال شد تازه الان  
وجوب صلاه آمد، یک ثانیه قبل از زوال اصلا نه  
وجوبی بود و نه صلاتی و نه هیچ چیز، همین که الان  
زوال شد وجوب صلاه آمد؟ نخیر، این منظور نیست  
در اینجا، واجب حتی واجب مطلق است نسبت به  
زوال، منتهی عرض می کنیم آن تعلیقی که در صاحب  
فصول گفتند در اینجا آورده می شود این قضیه  
مربوط می شود به اموری که آن امور در تحت اختیار  
مکلف نیست، خب در تحت قدرتش نیست، این  
مساله به آن امور برگشت داده می شود نه این که در  
تحت اختیار مکلف نیست ( من در این جا مساله را  
پس و پیش آمدم گفتم ) در تحت قدرت بودن و در  
تحت قدرت نبودن، دخالتی در کینونیت وجوب  
ندارد، آن لحاظ مولا را نسبت به آن فعل باید در نظر  
گرفت که در بحث واجب معلق ما صحبت خواهیم  
کرد.

آنچه که در این جا مورد نظر است این است که  
مولا امر را معلق می کند بر شرطی که آن شرط در

تحت قدرت مکلف است صَلَّ عَنْ طَهْرٍ مِنْ بَابِ  
مثال، این وجوب صلاه که در این جا مشروط به  
طهور شده است آیا طهور در تحت قدرت مکلف  
هست یا نیست؟ بسیار خب شما می گوئید در تحت  
قدرت مکلف هست، حالا که در تحت قدرت  
مکلف هست (این جا آن نقطه بزنگاه مساله است)  
آیا مکلف مختار است به اراده خود از تحقق این  
شرط جلوگیری کند؟ یعنی فرض کنید من باب مثال  
این رفته است در یک جا که در آنجا نهر آب است،  
الان می آید صل عن طهور موقع زوال می شود و  
حکم وجوب صلاة می آید این با اختیار خود با این  
که الان نهر آب جلویش است می آید از نهر آب  
فاصله می گیرد و می رود در دو یا سه فرسنگی که  
دیگر دسترسی به ماء ندارد، مکلف می تواند این  
عمل را انجام بدهد یا نه؟ قادر بر تحصیل مقدمه  
هست؟ آیا در عین قدرت بر تحصیل مقدمه، مختار  
در اتیان او هم هست یا نه؟ یعنی می تواند آن مقدمه  
را تحصیل کند یا می تواند آن مقدمه را از خود دفع  
کند فاصله بگیرد و بیاید در یک جایی که در آنجا آب

نیست و بگوید که حالا که آب نیست خب پس نماز بدون طهور بخوانیم می‌تواند این کار را بکند یا نمی‌تواند؟ خب حالا دقت کنید در این فرض، که این امر معلق شده است بر یک شرطی که آن شرط در اختیار و قدرت مکلف است، اگر شارع به مکلف این اختیار را بدهد که تو می‌توانی از وقوع این مقدمه جلوگیری کنی در این صورت آیا واجب به وجوب خود باقی می‌ماند؟ یا این که آن وجوب از بین خواهد رفت دیگر واجب نیست، دیگر معنا ندارد از یک طرف شارع واجب کند این صلاه را معلق به طهارت، بدون طهارت بگوید من قبول ندارم باید خود نفس القید هم در آن امر به صلاه دخیل و منطوی است اگر شارع وجوب صلاة مشروط به طهارت را این وجوب صلاتی که الان آمده مشروط به طهارت، از نظر تحصیل مقدمه و عدم تحصیل مقدمه، در اختیار مکلف قرار بدهد خب مکلف می‌گوید من دیگر تحصیل نمی‌کنم وقتی تحصیل نکرد پس تعلق صلاة به طهارت لغو خواهد شد دیگر چه معنا دارد چطور شارع می‌تواند صلاة را معلق بر طهارت کند



و مشروط به طهارت کند در حالتی که اجازه دفع این مقدمه را هم به مکلف می دهد مقدمه از چیزهایی بود که در تحت قدرت مکلف است نه اینکه خارج از قدرت است یعنی مقدمه ای ما در این جا داریم که در تحت قدرت مکلف است می تواند او را تحصیل کند، مثلا شارع می گوید من باب مثال اکرم زیدا ليله الخميس بهذا الطعام، خب این طعام یک علل و معدّات و مواد خاصی می خواهد، موادش هم الان در بازار هست می تواند برود تهیه کند، وجوب اکرام معلق شده است بر ليله الجمعة، ليله الجمعة هنوز در اختیار مکلف نیست ما به آن کار نداریم آن چه که با آن کار داریم تهیه موادی است که آن مواد در قدرت مکلف است ليله الجمعة که آن ظرف، برای وجوب است که بحثش بعد می آید مثل زوال و این ها می ماند آنچه که در تحت قدرت مکلف است، تهیه مواد است، خب ما فرض مساله رادر این جا قرار می دهیم: اگر تهیه مقدمات که در قدرت مکلف هست، مکلف قادر بر جلوگیری از مقدمات باشد، فرض کنید آنقدر نرود به بازار نرود نرود نرود، تا این

که این ماده‌ای که کدو و بادمجانی که می‌خواهند بگیرند گوجه و سیب‌زمینی تمام شود و می‌داند که تمام می‌شود یعنی اگر امروز نرود بگیرد برای فردا شب دیگر نیست، آیا مکلف شرعاً و عقلاً و عرفاً جایز است که بسوق نرود و این مواد را تهیه نکند و بگوید من که فردا شب باید اکرام بکنم چرا از الان بروم دنبال مقدماتش؟ می‌تواند عرفاً و شرعاً این کار را بکند؟ نه، نمی‌تواند اگر توانست دلیل بر چیست؟ آن وجوب اکرام که معلق بر تهیه این مقدمات است لغو خواهد بود از یک طرف به او می‌گوید باید او را با این مواد اکرام کنی و از دیگر طرف می‌گوید می‌توانی، نیروی بخری، خب این لغو است دیگر دو حرف متناقض است اگر منظور تو وجوب اطعام به این نحو است پس مکلف نمی‌تواند مقدمات را ترک بکند، اگر منظور شما وجوب اکرام بای نحوکان است پس چرا می‌گویی حتماً باید به این نحو اطعام کند؟ باید فقط این خورشت و این غذا که مهمان تو آن غذا را دوست دارد باید بروی برایش تهیه کنی حالا شارع صلاه را مقید بر طهارت

می‌کند، طهارت در تحت قدرت مکلف است اگر تعلیق امر بر این شرط که در تحت قدرت مکلف است، در او جواز تحصیل و عدم تحصیل هم به مکلف واگذار شده باشد، این با اصل وجوب منافات پیدا می‌کند و این از اطلاقش می‌افتد و دیگر مطلق نیست، این می‌شود واجب مشروط، این که صلاه واجب است الصلاة واجبه فی ای حال و ای ظرف و این صلاه واجب هم مقید به طهارت است، شارع تحصیل طهارت را در اختیار مکلف قرار می‌دهد می‌توانی تحصیل بکنی یا نکنی، این از اطلاق حذف می‌شود، پس این با اصل واجب مطلق در کینونیت و در مفهوم منافات دارد و این کلام مولا لغو خواهد شد.

حالا بیائیم سر قدرت (یکی یکی داریم می‌آئیم جلو) اگر شارع آمد و گفت صلّ ان استطعت صلّ ان تقدّر علی الصلاة، مشروط به چی کرد؟ مشروط به قدرت کرد قدرت هم یعنی چی؟ یعنی مقدمه برای وجود، اصل قدرت یعنی همین، حالا بعضی‌ها که آن را عقلی گرفتند آن را بعدا می‌گوئیم که صحت ندارد

خود مقدمه وجودیه می شود چی؟ این قدرت مکلف است بر اتیان فعل ان استعطت ان قدرت ، ان تقدر علی الاطعام فاکرم زیداً لیلہ الخمیس ان قدرت یعنی قدرت داشته باشی، اگر بتوانی اگر نمردی و مریض نشدی، معنایش این است، حالا در این شرایط، آیا شخص می تواند جلوی قدرت خود را بگیرد، مولا گفته است که اگر قدرت داشتی، معنایش چیست؟ معنایش این است، اگر مانعی پیش نیامد چرا اینقدر حرف را بیچانیم صاف و بی رو در بایستی، لُری و صریحش این است که اگر بتوانی، یعنی اگر چلاق نشدی و اگر مریض نشدی و اگر زنت با گوشت کوب توی کلهات نکوبید که توی خانه افتادی (به سرما که نیامده، انشاءالله از این چیزها نیامده ما چندروز پیش گفتیم ما تا به حال از آن نمازها نخواندیم انشاءالله خدا قسمت شما بکند) اگر قدرت پیدا کردی زید را اکرام بکن، قدرت پیدا کردی یعنی چی؟ یعنی، این اکرام من این طور نیست که حتی در حال مرض هم اکرام بکنی منظور مولا این نیست اکرام این جور نیست که حتی در حال

احتضار هم باشی، می‌خواهد آن عسر و حرج را بردارد مولا، با این بیان که ان قدرت فاکرم زیداً ليله الخمیس رفع عُسرٍ و حَرَجٍ را می‌کند، رفع عدم مانعیت مانع را می‌کند یعنی همان اثبات مانعیت، رفع ضیغ و تحمیل را می‌کند، یعنی اگر شرایط عادی باشد و بتوانی این را انجام بدهی باید اکرام کنی، این همان، واجب مطلق است فرقی نمی‌کند که الان در این جا این تعلیق امر بر این قدرت این تعلیق او را از اطلاق بیرون می‌آورد و او را معلق می‌کند بر یک شرطی که آن شرط، در تحت قدرت و اختیار او نیست و باید خودبه‌خود حاصل بشود در صورت حصول خودبه‌خودی این وجوب در این جا منجز می‌شود، اگر آن حاصل نشد وجوب هم اصلاً تحقق ندارد این می‌شود واجب مشروط، نه، این واجب واجب مطلق است نیازی اصلاً نیست که مولا بگوید ان قدرت اولاً تقدر نفس اکرم زیداً خودش اقتضای وجود قدرت را می‌کند که باید شخص قادر باشد من که می‌خواهم زید را اکرام کنم نمی‌توانم چلاق باشم اکرام کنم باید پا داشته باشم. این که مولا می‌گوید ان

قدرت فاكرم زیداً معنایش رفع عُسر و حَرَج است  
یعنی خودت به عسر و حرج نیانداز یعنی خیال نکن  
که اگر هم مردی باید اکرام انجام بشود نه به جری و  
عادت و روال عادی این اکرام باید محقق بشود این  
واجب می‌شود واجب مطلق این دیگر مشروط  
نیست . اگر تحصیل قدرت به اختیار مکلف واگذار  
شده معنایش چیست؟ معنایش این است که من تا  
یک روز قبل، می‌توانم این قدرت را از خودم سلب  
کنم، بلند شوم از شهر بروم بیرون، مسافرت بروم،  
دیگر قدرت ندارم انجام بدهم، در این صورت با  
نفس امر مولا بر این قضیه منافات پیدا می‌کند، این  
هم در این جا می‌شود مثل قبل همین مساله می‌آید  
درباره استطاعت فله علی الناس حج البيت من  
استطاع الیه سیلا الان وجوب در این جا آمده معلق  
شده بر استطاعت ، استطاعت یعنی چی؟ یعنی اگر  
قدرت داشته باشد، همان معنای ان قدرت است ان  
استطعت یعنی اگر قدرت داشته باشد خب شارع هم  
آمده این قدرت را برای ما بیان کرده که منظور خدای  
متعال از ان استطعت یعنی زاد و راحله، همین زاد و

راحله‌ای که انسان با آن همه جا می‌رود با این زاد و  
راحله کربلا می‌رود با این زاد و راحله استرالیا  
می‌رود با این زاد و راحله مکه هم می‌رود تفاوت  
نمی‌کند، زاد و راحله است و همه یکی است، این  
زاد و راحله همان شرط ابتدائی برای مسافرت است  
فرض کنید من باب مثال اگر ائمه علیهم السلام در  
روایات، استطاعت را به زاد و راحله تفسیر  
نمی‌کردند، ما از این استطاعت در آیه چه  
می‌فهمیدیم؟ راوی چه می‌فهمید؟ آن که می‌آید پیش  
امام علیه السلام و سوال می‌کند منظور از استطاعت  
چیست؟ اگر حضرت نمی‌فرمودند الزاد راحله و می  
فرمودند هر چی خودت فهمیدی، ما چه می‌فهمیم؟  
همین زاد و راحله را می‌فهمیم چیز خارج از این که  
نمی‌فهمیم! یک خر داشته باشد سوار بشود و برود  
الان که ماشین و طیاره و کشتی و این‌ها، آن موقع چه  
بوده است آن موقع همین کشتی هم بود، دریا را با  
کشتی طی می‌کردند؟ حج فقط برای عربستان که  
نیست، کشورهای آفریقایی الآن وصل است،  
کشورهای که جدا هستند مثل استرالیا که اصلاً به

طور کلی یک قاره جدایی است، انگلستان یک جزیره‌ای است که جداست، امریکا جزیره بسیار بزرگی است که بسیاری از کشورها مثل برزیل و اکوادور و کانادا توی همین یک جزیره هستند، این جزایری که خارج هستند آیا حج بر این‌ها واجب نیست بر این‌ها هم واجب است این‌ها چطوری باید بیایند؟ طیاره هم که نبوده با کشتی باید بیایند، اگر فرض کنید لله علی الناس حج البیت می‌آمد و یکی از آمریکا می‌آمد خدمت امام صادق علیه السلام البته آن موقع که آمریکا کشف نشده بود مثلاً می‌آمد در خدمت امام صادق علیه السلام و حضرت می‌فرمودند: خدا به تو عقل داده یا نداده خودت چی می‌فهمی؟ می‌گفت شنا کنم ان استطعت یعنی از آمریکا شنا کنم بیایم تا جده تمام دریا را!! مگر خُل شدی؟ یک عده می‌خواستند یک جا سینه خیز بروند، نمی‌دانم کجا بود از توی کیش راه افتادند توی دریا غرق شدند!! خب آن جا باید شنا کرد حالا امام علیه السلام به آنها می‌گوید ان استطعت می‌گوید یا بن رسول الله من آن طرف دنیا هستم آب هست،



حضرت می گوید خب سوار کشتی بشو در این جا منظور از ان استطعت، الاغ و اسب و کجاوه نیست، الاغ و اسب و کجاوه، مربوط به افرادی است که در خشکی هستند ولی برای آن افرادی که در جزیره هستند آن الاغ و اسب و کجاوه تبدیل به بلم و قایق و کشتی می شود همین نسبت به بلاد نزدیک تبدیل به مشی می شود، مثلا فرض کنید شخصی در ده فرسخی یا پانزده فرسخی مکه است، خب تو به اندازه خودت روزی یکی دو فرسخ راه می روی خب چند روز زودتر راه بیفت و بیا، این برداشت عرفی، که الان ما هم همین برداشت را می کنیم، اگر امام علیه السلام این مطالب را نمی فرمود که مقصود از استطاعت، زاد و راحله است یا موئنه و خرج سفر ما چه می فهمیدیم؟ ما هم همین را می فهمیدیم.

پس بنابراین روی این جهت ان استطعت چون در اینجا شرط برای آن قرار گرفته است این شرط، شرط الوجود است و این مقدمه می شود مقدمه وجودیه یعنی اگر قدرت داشته باشی. حالا اگر مقصود شارع از تعلیق امر حج بر استطاعت که

استطاعت در قدرت مکلف است نه خارج از قدرت مکلف، یعنی مثل زوال شمس نمی ماند از جمله مقدماتی است که مکلف می تواند تحصیل استطاعت را بکند یا می تواند نکند، می تواند این تحصیل استطاعت بشود و می تواند هم نشود، برای تحصیل زاد و راحله مکلف می تواند بنحوی زندگی کند که تا آخر عمر مستطیع نباشد، می تواند این کار را بکند. در مورد خمس ما چی گفتیم تعلیق وجوب خمس بر نصاب و بر زائد بر مؤونه سنه این در اختیار مکلف و در تحت قدرت اوست، شارع این اختیار را داده است که می توانی تحصیل ارباح بکنی این تحصیل ارباح زائد بر مؤونه سنه باشد خمس به آن تعلق می گیرد می توانی نکنی بجای این که بروی ده ساعت کار کنی پدر خودت را در بیاوری اعصابت را خراب کنی دوساعت کار کن، اتفاقاً روایت هم داریم وقتی به اندازه خرج روز در آوردی در مغازه را ببند بیا خانه، بقیه را با زن و بچه ات حال کن، به مستحبات برس روایت داریم (البته من می گویم) چرا بلند بشوی بروی ده ساعت کار کنی برای چه کسی می

خواهی کار کنی؟

همه خدا دارند، به اندازه خرج روزی و مخارج آن روزت که کار کردی، کِرکَره را بکش پائین برو خانه، بنشین مطالعه کن برو قدم بزن گردش کن تفریح کن و بگو و بخند، یعنی چه همه‌اش ایستادی پشت چرتکه نگاه به این شیشه می‌کنی مشتری کی می‌آید داخل؟! نیامد به جهنم!! برو در خانه‌ات، خدا قرار باشد روزی را برساند می‌رساند، ولی الان چه خبرها است واقعا، همه چیز از آن طرف شده است چه درسهائی به ما دادند و در عمل ما واقعاً چه می‌کنیم؟! اسم خودمان را هم مسلمان گذاشتیم و بعد تبلیغ اسلام هم داریم می‌کنیم!! بگذریم.

خب در این جا شخص می‌تواند بگوید که شارع که در اختیار من گذاشته تحصیل مقدمه را، جلوی تحصیل مقدمه را می‌گیرم اصلاً به اندازه‌ای کار می‌کنم که مصارفم به اندازه موئنه سنه ام باشد تمام شد، ارباحی که در این جا بدست می‌آورم به اندازه موئنه سنه ام باشد در این صورت وجوبی هم نیست، این می‌شود واجب مشروط، واجب مشروط در

آنجائی است که نظر شارع در این وجوب، بر حصول شرط است، حصول شرط، علت برای انبعاث امر است و عدمش علت برای عدم انبعاث است و در این دو قضیه هیچ فرق نمی‌کند چه باشد چه نباشد اما اگر حاصل شد این مساله پیدا می‌شود، مثل این که فرض کنید وجوب صلاه آیات، وجوب صلاه آیات متوقف بر کسوف و خسوف است حالا کسوف و خسوف پیدا شد، واجب است اگر نشد واجب نیست، الآن من می‌دانم طبق تقویم دقیق که فردا در این بلد خسوف پیدا خواهد شد، بلند می‌شوم الان جایم را عوض می‌کنم می‌روم آن طرف دنیا در استرالیا که در این موقع در آنجا خسوف وجود ندارد، هیچ اشکال ندارد، شارع که نگفته حتماً باید سرجایت باشی خسوف را ببینی و نماز آیات هم بخوانی، نخیر، یا فرض کنید در این جا من می‌دانم که اداره زلزله نگاری (که دو ساعت بعد از زلزله تازه می‌گویند زلزله آمد) گفته که امروز بعد از ظهر ساعت ۴ در قم زلزله می‌شود من هم خیلی آدم ترسو! می‌گویم عجب زلزله می‌شود؟! پس بلند شوم فرار

کنم (آخر بعضی‌ها من دیدم که قبل از زلزله می گویند بله، امتحان الهی است بدیهی است ولی تا یک خورده زیر پایشان تکان خورد چنان فرار کردند و رفتند به سمت بله که بروند از این منطقه دور شوند خب حرف زدن خیلی خب است) من از زلزله خیلی می ترسم می گویند آقا امروز زلزله خواهد آمد و ساعت ۴ است بسیار خب من الان این منطقه خودم را ترک می کنم می روم در یک منطقه ای که می دانم این زلزله شعاعش به آنجا کشیده نمی شود در اختیار من است اشکال ندارد، چرا؟ چون شارع نگفته حتما باید توی منطقه ات باشی و شاهد زلزله باشی اگر در این جا بودی و یک همچنین وصفی و قید و شرطی اتفاق افتاد این تکلیف (وجوب نماز آیات) بر تو مترتب هست، خیلی خب می توانی در این جا نباشی و خودت را از این مقدمه بیرون بیاوری و از این شرط خارج کنی، شارع این اختیار را به من داده است حالا در مورد ان استطعت، لله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلا، استطاعت که قدرت است تحصیل قدرت، آیا شارع اختیار رفع استطاعت

و قدرت را به من داده است یا نه؟ این صحبت ماست  
یعنی آیا مثل زلزله می ماند مثل نماز آیات می ماند؟ یا  
نه استطاعت یعنی قدرت اگر بگوئیم که شارع اختیار  
رفع استطاعت را داده است معنایش این است که حج  
واجب نیست، حج از وجوبش سلب می شود هر  
کسی می تواند تا آخر عمرش رفع استطاعت کند،  
الان من مستطيع هستم و قبل از اشهر حج همه اموالم  
را می بخشم تمام شد، رفع استطاعت شد سال بعد  
همینطور سال بعد همینطور و بدون حج از دنیا می  
روم پس حج از وجوبش ساقط شد یا اینکه تا آخر  
عمر هر مالی که بدست من بیاید، من این مال را  
می بخشم، دست خودم است دیگر، می خواهم  
مستطیع نشوم، حالا اصلا این یک اشکال دیگر  
است، غیر از آن اشکال اول که گفتیم وقتی که امری  
متوقف بر قدرت بشود آن قدرت اصلا شرط وجود  
است اصلا در نفس مولا نیست این شرط وجود  
است، جری و عادت است که این امر طبیعی است  
که معلق بر یک شرطی به عنوان شرط وجود است  
مثل صلوة بالنسبه به طهارت می ماند به همان طوری

که مکلف واجب است که خودش تحصیل طهارت را بکند برای صلاه مکلف هم واجب است که تحصیل قدرت را بکند مثل اینکه اکرم زیدا بهذا الطعام باید برود تحصیل بکند این در تحت قدرت است حالا اگر خود قدرت که نیازی به گفتن هم ندارد این که شارع می گوید ان استطعت زیادی گفته است لله علی الناس چون چه بگوید ان استطعت چه نگوید ان استطعت استطاعت در آن هست در این صورت اگر قرار باشد این استطاعت در اختیار مکلف باشد، نفیاً و اثباتاً، لازمه اش این است که حج از وجوب خودش بطور کلی ساقط بشود.

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ